

موقعیت و جایگاه سیاسی ولایت بهبهان و کهگیلویه از سقوط زندیه تا آغاز عصر ناصری

کشواد سیاهپور

استادیار دانشگاه یاسوج

تاریخ دریافت: (۹۵/۰۶/۰۲) تاریخ پذیرش: (۹۵/۰۲/۱۲)

The Political situation the Cities of Behbahan and Kohgiluyeh From the Collapse of Zand Dynasty to the Rise of the Naseri Era

Keshvad Siyahpour

Assistant Professor at the University of Yasouj

Received: (2016/12/22)

Accepted: (2017/05/02)

Abstract

The biglarbeygi of the Kohgiluyeh and Behbahan enjoyed a high political and social position in the Safavid era. Undoubtedly, this position after the fall of the Safavid dynasty and during the Afshar and Zand periods became unstable, therefore, following the involvement and confronting of the pretender to the throne of the Zand and Qajar reigns, the aforesaid region employed the policy of its tendency and inclination of the Qajar reign. Never the less, about two decades after the rise power of the Qajar dynasty and their behavior and performances, the above mentioned region gradually lost its security and some revolts were occurred against the new rulers. These revolts mostly were due to tax-taking. Although this states possessed tribal context and their unity could make trouble for the Qajar rulers, the decision-makers of the Qajar rule, by employing smart policy and proper diplomacy succeeded to rule over the territory for a long time.

The current paper, through application the descriptive analytical approach, examines the political situation of Behbahan and city in regard with the Qajar dynasty. The findings indicate that the Qajar rulers in exerting policies were successful and continued the policy up to their collapse.

Keywords: Kohgiluyeh, Behbahan, Zandynasty, the Qajar dynasty, policy, tax

چکیده

بیگلربیگی کهگیلویه و بهبهان در عصر صفوی از موقعیت و جایگاه سیاسی - اجتماعی بالایی برخوردار بود. البته این جایگاه، پس از سقوط صفویه و نابسامانی کشور در دوره‌های افشاریه و زندیه، متزلزل شد؛ بنابراین، به دنبال درگیری و تقابل مدعیان زند و قاجار، منطقه مذکور سیاست تمایل و جانبداری قاجارها را پیشه کرد. با این حال، حدود دو دهه بعد از روی کار آمدن قاجار و شیوه رفتار و عملکرد آنها، ولایت مزبور به تدریج از ثبات و امنیت دور شد و شورش‌هایی علیه حکمرانان جدید صورت گرفت. بیشتر این شورش‌ها، به دلیل تحصیل مالیات و جبايت آن بود. با وجودی که ولایت مذکور بافت ایلی و عشیره‌ای داشت و اتحاد آنان می‌توانست موجب در دسر حاکمان قاجاری شود؛ تصمیم‌گیران حکومت قاجار، با سیاست هوشمندانه - و دیپلماسی درست - موفق به اداره طولانی مدت منطقه گشتند. این مقاله، با رویکردی توصیفی - تحلیلی، موقعیت و جایگاه سیاسی ولایت بهبهان و کهگیلویه را در ارتباط با حکومت قاجار مورد مذاقه قرار داده است. یافته‌ها نشان می‌دهد، حاکمان قاجار در اعمال سیاست‌های خویش، موفق بودند و این روند را تا پایان حفظ و تداوم بخشیدند.

واژه‌های کلیدی: کهگیلویه، بهبهان، زندیه، قاجاریه، سیاست، مالیات

۱. مقدمه

هر چند بیگلربیگی کهگیلویه و بهبهان در عصر صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ق) از اشتهار و اهمیت بسزایی برخوردار بود، اما به تبع حمله افغان‌ها و طغیان محمدخان بلوچ، حاکم دست‌نشانده نادر در کهگیلویه و بهبهان، خسارات زیادی بر منطقه و مردم آن وارد آمد. هرج و مرج‌های موجود، در کل مملکت تأثیر عمیق گذاشت و لامحاله «بیگلربیگی کهگیلویه و بهبهان» موقعیت پیشین را از دست داد. صدمات بسیاری که از سقوط صفویه تا مرگ نادر شاه افشار، بر شهر دهدشت، مرکز بیگلربیگی کهگیلویه و بهبهان، وارد آمد، موقعیت مرکزی آن را از بین برد و در عهد زندیه شهر بهبهان جایگزین آن شد. البته کریم‌خان زند، منطقه کهگیلویه و بهبهان را به دو بخش مجزا تقسیم نمود و هر قسمت را به حاکم مستقلی واگذار کرد.

بهبهان، علیرغم حوادث و رخدادهای سهمگینی که از سر گذراند، همچنان تا پایان حکومت سلسله قاجاریه مرکزیت منطقه را حفظ کرد. اغلب حاکمان قاجاری مالیات‌های گزاف می‌گرفتند و به تعذیب مردم می‌پرداختند. شورش‌های متعدد و درگیری‌های فراوان، حاکی از ناخرسندی عامه از شیوه حکومتی قاجاریان - خاصه در تحصیل مالیات‌های گزاف - بود. به رغم این، سیاست صایب حکومتگران قاجاری، به‌ویژه در ایجاد اختلاف داخلی ایلات و جذب برخی حاکمان ایلی و محلی، تداوم تسلط حکومت مرکزی و اعمال سیاست‌های حکومتی را تسهیل نمود. این وضع در مقایسه با دوره حاکمان زند - که از لحاظ قومی و نژادی با لرهای کهگیلویه و بهبهان همگن بودند - موفق‌تر و مؤثرتر بود.

در این مقاله، اهداف محقق روشن کردن بخشی

از تاریخ ایران و بررسی شیوه زمامداری حاکمان ملی و محلی و بازتاب رفتار متقابل مردم و حکومتگران ایرانی عصر قاجاریه و نیز شناخت بیشتر پژوهشگران و علاقه‌مندان تاریخ محلی - خاصه ولایت بهبهان و کهگیلویه در محدوده زمانی مذکور - می‌باشد.

۲. پیشینه تحقیق

در خصوص پیشینه موضوع، گفتنی است که تاکنون تحقیق مستقلی انجام نشده است؛ البته، در کتاب ارزشمند تاریخ سیاسی کهگیلویه (تقوی مقدم، ۱۳۷۷) به استناد برخی منابع دست اول عصر زند و قاجار، اشاراتی به بعضی رخداد‌های مهم منطقه شده است (۱۰۲-۱۰۷، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۲۲-۱۲۳). همین نویسنده، بخشی از کتاب خود را - با اضافه کردن نکات مختصر جدید - در مقاله‌ای با عنوان «اوضاع سیاسی کهگیلویه در دوره‌های افشار و زند»، در مجله علمی - پژوهشی پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام (ش ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، صص ۳۹-۵۵) به چاپ رسانده است. نویسنده دیگری به نام یعقوب غفاری در اثری با عنوان تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویراحمد (۱۳۷۸)، به اختصار تمام، برخی وقایع را در دوره‌های زند و قاجار آورده است (۱۲۴-۱۲۷، ۱۳۱-۱۳۵). بنابراین، مقاله حاضر، در این زمینه، نوشته‌ای بدیع و مفصل است و در آن از منابع اصلی دوره‌های زند و قاجار استفاده شده است. این مقاله، که بر مبنای تحقیق تاریخی و شیوه توصیفی - تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای، تدوین شده؛ به تبیین و تحلیل موقعیت و جایگاه سیاسی ولایت بهبهان و کهگیلویه، از سقوط زندیه تا آغاز عصر ناصری، پرداخته و نشان داده که، مناسبات حاکمان

نواحی سرحد شش ناحیه [در اقلید امروزی] و از طرف شمال به نواحی بختیاری و از طرف مغرب به بلوک رامهرمز و نواحی فلاحی و از سمت جنوب به دریای فارس و نواحی دشتستان و ماهور میلانی متصل است (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۴۶۷).

خورموجی و فرصت الدوله شیرازی، هردو تایید می کنند که: ولایت کهگیلویه و بهبهان از جمله نواحی وسیع و گسترده فارس به شمار می آید که، قسمت جنوب و مغرب آن گرمسیر و بخش شمال و مشرق آن سردسیر می باشد و دارای رودخانه ها، چشمه سارها و شکارگاه هاست (خورموجی، ۱۳۸۰، ۱۰۳-۱۰۲ / فرصت الدوله شیرازی، ۲، ۱۳۷۷ / ۶۶۹).

این منطقه مهم و بالنسبه وسیع - نزدیک ترین مسیر جنوب به مرکز و شمال ایران - برای هر یک از سلسله های حاکم در ایران، از اهمیت وافر برخوردار بود. کریم خان زند در سال ۱۷۳۳ق، احتمالاً برای کنترل آسان تر و بهتر کهگیلویه و بهبهان، آن را به دو بخش تقسیم نمود. بنا به نقل مولف فارسنامه ناصری، کریم خان زند، قسمت بهبهان و زیرکوه را به فردی به نام علی رضاخان قنواتی بهبهانی محول کرد و مناطق کهگیلویه و پشتکوه آن را به هیبت الله خان باوی سپرد (فسایی، ۱۳۷۸: ۱/ ۶۰۱). البته پس از سقوط زندیه، ولایت کهگیلویه و بهبهان، مانند عصر صفویه، ناحیه ای متصل و یک پارچه گردید و یک حاکم مستقل و منفرد بر آن حکومت کرد.

۴. بهبهان و کهگیلویه، از مرگ کریم خان تا قتل

آقامحمدخان

پس از فوت کریم خان زند، در ۱۳ صفر ۱۱۹۲ ق

قاجاری و مردم منطقه و سیاست های مؤثر و سامان بخش حکومتگران قاجار در قبال ایلات و اقوام، چگونه بوده است.

۳. اجمالی از محدوده جغرافیایی بهبهان و

کهگیلویه

کهگیلویه و بهبهان (= ارگان = ارجان پیشین) از قدیم ترین ایام تا پایان عصر قاجار، بخش مهمی از ایالت فارس بزرگ به شمار می رفت. این ناحیه، که در مسیر شاهراه اصلی بین النهرین - ایران واقع بود و دروازه ورود به پارس - پایتخت باستانی ایران - محسوب می شد؛ در ادوار تاریخی ایران، نقش و جایگاه برجسته ای داشت. منابع ارزشمندی که فارسیان درباره جغرافیای تاریخی ایالت بزرگ فارس، در عصر قاجار، نگاشته اند، به خوبی قلمرو و اهمیت کهگیلویه و بهبهان را آشکار می کند. فسایی در اثر پراج خویش، قلمرو جغرافیایی «بلوک کهگیلویه» را به دقت، تفکیک و بیان کرده است. بر مبنای نوشته وی، این بلوک بر دو بخش بزرگ تقسیم شده بود، که یکی را «کوه گیلویه» یا «پشتکوه» می نامیدند و دیگری را «زیرکوه» و «بهبهان» (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۴۶۹). بخش کهگیلویه که بیشتر آن کوهستان بود، شامل مناطق امروزی بویراحمد (= شهرستان های بویراحمد و دنای کنونی)، دهدشت، چرام، بهمئی، طیبی و دشمن زیاری می شد. قسمت زیرکوه و بهبهان، نیز نواحی گچساران، باشت، بهبهان، زیدون و لیراوی (= شامل دیلم و توابع آن) را تشکیل می داد (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۴۶۹). همین مؤلف، در ذکر محدوده جغرافیایی کهگیلویه و بهبهان، می نویسد: «... از جانب مشرق به نواحی ممسنی و بلوک دزکرد و

فارس، از تهران حرکت کرد و در گندمان بختیاری «علی‌قلی‌خان، برادر خود، و محمدقلی‌خان، پسر عموی خود، را روانه کهنگیلویه داشت» (فسایی، ۱۳۷۸: ۱/۶۴۳). در این لشکرکشی که «هفت هزار» سپاهی حضور یافته بودند، اهالی کهنگیلویه و بهبهان بدون جنگ و مقاومت «از در اطاعت و تمکین در آمده، خود را در سلک رعایا منسلک داشتند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۱۴۱۰). مؤلف فهرس التواریخ نیز معتقد است که، به دنبال این لشکرکشی «اهل آن حدود اقرار به بندگی دادند» (هدایت، ۱۳۷۳: ۳۰۹). احتمالاً، اطاعت و تمکین مردم منطقه از مدعیان جدید و ناشناس، به سبب نارضایی از حاکمان زندیه و خاطره بد تاریخی از حاکمیت آنان بود. کریم‌خان زند، که در تاریخ ایران نام نیک از خود به یادگار گذاشته، در سال ۱۱۷۸ ق خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین نوع برخورد با مخالفان را در سرکوب اقوام «لیراوی» کهنگیلویه و بهبهان - و دیلم - نشان داد. بنا به نقل منابع همعصر و طرفدار او، در کشمکشی که با طوایف لیراوی پیدا کرد، پس از سرکوب شدید آنها، ۱۱۰۰ تن از اسیران لیراوی را در کنار رود خیرآباد (۲۵ کیلومتری شرق بهبهان) گردن زد و از سر آنان کله مناره ساخت (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۸؛ گلستانه، ۱۳۴۴: ۳۳۵-۳۳۶؛ غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۶۱-۲۶۳). این اقدام کریم‌خان، چنان بی‌رحمانه و شگفت بود، که مؤلف گیتی‌گشا در توجیه آن می‌نویسد: «بر رای دوربین اهل دانش مستور نماند که آن حضرت، در شیوه مروت، یگانه عصر و در شیمه فتوت، فرید دهر بود... لیکن بعضی اوقات وقوع این گونه سیاست، از لوازم امور جهاننداری و موجب رضای حضرت باریست... هر صاحب دولتی لازم است که به تیشه

(غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۷۶)، که دوره دیگری از آشفتگی و نابسامانی در ایران رخ داد؛ اخلاف وی، نتوانستند متحد شوند و بر یک تن توافق کنند. بنابراین، حدود ۱۷ سال (از ۱۱۹۳ تا ۱۲۰۹) با هم در جنگ و جدل بودند و ۷ تن از آنان به قدرت رسیدند. طولانی‌ترین دوره حکومتی زندیان، پس از کریم‌خان، را لطفعلی‌خان زند (۱۲۰۳-۱۲۰۹) داشت؛ که البته، به رغم شایستگی، با رقیبان خانگی بدسگالی مواجه گردید و بدتر از آن، خصم سرسخت و لجوجی چون آقا محمدخان قاجار را سد راه یافت. در مصاف چندساله طرفین، سرانجام آقا محمدخان پیروز شد و سلسله قاجار را بنیان نهاد. برای آقا محمدخان، تصرف فارس - خاصه پایتخت زندیان، شیراز - اهمیت زیادی داشت. بخشی از فارس، ولایت کهنگیلویه و بهبهان بود که شاید به دلیل انتساب قومی و نژادی - که اکثر آنها لر بودند - احتمال حمایت سرسختانه و مجدانه آنان از زندیان می‌رفت. به علاوه، موقعیت مکانی و اقتصادی منطقه می‌توانست ممد خاندان زند گردد؛ اما این امتیازات، هیچ‌یک به داد زندیان نرسید و مانع سقوط ایشان نشد. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد میان خاندان زند و مردم کهنگیلویه و بهبهان، از همان عصر کریم‌خان تا سقوط این سلسله، اختلافات و درگیری‌های خونینی رخ داده است. فسایی که در این باب آگاهی‌های درستی دارد، معتقد است: به علت آنکه، مردم مناطق کهنگیلویه و بهبهان «از سوء سلوک زندیه رنجیده خاطر بودند، سر در چنبر اطاعت [آقا محمدخان] در آورده، پیشکش داده منتظر رجوع خدمت شدند» (فسایی، ۱۳۷۸: ۱/۶۴۳). این واقعه، مربوط به سال ۱۲۰۴ ق می‌باشد که آقا محمدخان، برای تسخیر مملکت

مدین ترتیب، قبل از سقوط زندیه و روی کار آمدن قاجار، بخشی از ایالت بزرگ فارس - یعنی بهبهان و کهگیلویه - حاکمیت رسمی قاجارها را که هنوز قطعی نشده بود، پذیرا شد و آنها را همراهی کرد. علی قلی خان قاجار، به عنوان حاکم قاجاری ولایت کهگیلویه و بهبهان، بدون هیچ مانع و رادعی، در منطقه رحل اقامت افکند و با همراهی سران و حاکمان محلی، به تثبیت حاکمیت و موقعیت سلسله جدید پرداخت. وی، تا سال بعد (۱۲۰۹ ق) که به امر آقامحمدخان احضار شد، در بهبهان توقف داشت (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۶۳). از آن پس، تا سال ۱۲۱۸ ق که یک حاکم قاجاری، به نام صادق خان قاجار، خودسرانه و بدون اجازه اولیای دولت قاجار، جمعی از حاکمان ایلی و محلی کهگیلویه و بهبهان را میل کشید و کور کرد (فسایی، ۱۳۷۸: ۱/۲ ۱۴۷۶) گزارشی از اختلاف و نابسامانی در این ناحیه ضبط نشده است. می توان دریافت که حکومت تازه تأسیس قاجار، در دهه اول شکل گیری خویش، مشکلی در منطقه نداشت و آنچه که به تدریج، اختلال امور و نابسامانی ولایت و شورش های منطقه ای را موجب گردید، بعدها رخ داد.

۵. بهبهان و کهگیلویه در عهد پادشاهی

فتحعلی شاه (۱۲۱۲-۱۲۵۰ ق)

فتحعلی شاه قاجار که پیش از پادشاهی، با نام «باباخان» ولیعهد و حاکم ایالت بزرگ فارس بود، از همان آغاز سلطنت به بهبهان و کهگیلویه توجه خاص داشت. به نظر می رسد، تجربه و شناخت وی از منطقه مذکور، اهمیت و جایگاه سیاسی این ولایت را برای او روشن کرده است. البته، در این بحبوحه، حاجی ابراهیم خان کلاتر، که نقش برجسته و مؤثری

معدلت بنیاد هستی مفسدان غدار را از بیخ و بن برکنده، نخل حیاتشان را از پا درآورده، که موجب اطمینان زبردستان گردیده...» (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۸-۱۳۹). البته، کریم خان زند، حدود هشت سال قبل از قلع و قمع لیراوی ها، به بهبهان حمله کرد و چندین ماه شهر را در محاصره گرفت و خود و سپاهش صدمات و خسارات بسیار بر شهر وارد آوردند و برخی مردم شهر را مقتول، مجروح و متفرق نمودند (بهبهانی، ۱۳۸۸: ۴۰۹).

در اواخر زندیه نیز، جعفرخان زند، برای سرکوب و انتظام کهگیلویه و بهبهان، با نیروی نظامی وارد منطقه شد و «عموم ایلات و طوایفی که در آن سرزمین یورت و مقام داشتند... سر بر ربه اطاعت و گردن به قید مطاوعت گذاشتند» (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۷۳۴). بدین ترتیب، ناحیه کهگیلویه و بهبهان، خاطر خوشی از دوران حکومتی زندیان نداشت و، به نظر می رسد، نخستین ولایت فارس بود که حاکمیت آقامحمدخان قاجار را گردن نهاد. اهالی منطقه، در بحبوحه درگیری های آقا محمدخان و لطفعلی خان، سیاست آشکاری در تمایل و تبعیت از قاجارها نشان دادند. به دنبال اطاعت و همراهی ولایت کهگیلویه و بهبهان با آقا محمدخان، در شروع درگیری با لطفعلی خان، خیال قاجارها از منطقه مذکور راحت شد. البته، برخی منابع قاجاری از اعزام نیرو به کهگیلویه و بهبهان در سال ۱۲۰۸ ق، به فرماندهی برادرش، علی قلی خان قاجار، برای نظم ناحیه، خبر داده اند (هدایت، ۱۳۷۳: ۳۱۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۱۴۲۴). به احتمال قوی، این اقدام در راستای جمع آوری مالیات و تأمین منابع مالی و نیز اطمینان قطعی قاجارها از همراهی ناحیه مزبور و عدم حمایت از لطفعلی خان زند بود.

در ناکامی لطفعلی خان زند و موفقیت آقامحمدخان داشت، صحنه‌گردان تصمیم و سیاست دستگاه جدید شده بود. همکاری و حمایت مجدانه از فتحعلی‌شاه، او را در رأس امور قرار داد و بنا به موقعیت مستحکم خود در دربار، تعداد زیادی از بستگان خویش را در مناصب و مصادر مهم گماشت؛ از جمله محمدحسین خان برادر کهنتر خود را والی کهگیلویه و بهبهان کرد (برای اطلاع رجوع شود: فسایی، ۱۳۷۸: ۶۸۰؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۸/۷۷). خاوری شیرازی در تاریخ ذوالقرنین آورده که محمدحسین خان که از برادران دیگرش شجاع‌تر بود، ابتدا به سرداری دارالعباده یزد انتخاب شد و پس از آن و بعد از وصول مالیات دو ساله، برای انتظام امورات کرمان - به همراه برادرش، عبدالکریم خان - عازم آنجا گشت. وی، بعد از موفقیت در انجام چنین مأموریت‌هایی، «به حکومت ولایت کوهگیلویه سرافراز» گردید (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۶/۱-۷۷).

منابع موجود، گزارش چندانی از مدت حاکمیت و اقدامات محمدحسین خان در کهگیلویه و بهبهان به دست نمی‌دهند. فسایی که اطلاعاتی بیشتر و گزارش‌هایی موثق‌تر از ولایات فارس ضبط کرده، بیان می‌کند: محمدحسین خان پس از ورود به منطقه بهبهان و کهگیلویه، اداره امور امور حکومتی منطقه را به شخص مشهوری به نام میرزا سلطان محمدخان طباطبایی بهبهانی سپرد و خود به خوشگذرانی پرداخت (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۷۶).

البته، پذیرش این نکته دشوار می‌نماید که، محمدحسین خان در مدت حاکمیت خویش - که گویا تا سال ۱۲۱۵ق طول کشیده - مشغول عیش و عشرت و خوشگذرانی بوده و امور حکومتی را رها

کرده است. یکی از مصادیق نقض گفته فسایی، این نکته می‌باشد که، خود بیان می‌کند، محمدحسین خان شورش اعراب ناحیه زیدون بهبهان را با قدرت سرکوب و فرونشاند (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۷۶). البته، برخی منابع، از حضور فردی به نام نوروزخان عزالدین لو سخن گفته‌اند، که در سال ۱۲۱۳ق روانه کهگیلویه و بهبهان شد. این انتصاب، پس از شورش حسینعلی خان، برادر تنی فتحعلی‌شاه - که حاکم فارس بود - صورت گرفت. (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۸۴-۹۳؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۹۵-۹۸). مولف متأثر سلطانیه، بر این نکته تاکید دارد که، علت انتخاب نوروزخان به حاکمیت ناحیه کهگیلویه و بهبهان، ترس از شورش در مناطق مذکور بود (عبدالرزاق دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۶).

هر چند اطلاعی از مدت زمان مأموریت نوروزخان و نتیجه اقدامات او در دست نیست، اما به نظر می‌رسد محمدحسین خان، برادر حاجی ابراهیم خان کلانتر، تا سال ۱۲۱۵ق حکومت ناحیه را در دست داشت و حاکم رسمی منطقه محسوب می‌شد. در ذی‌حجه سال ۱۲۱۵ق که تصمیم شاه و همسگالانش بر ساقط نمودن حاج ابراهیم خان کلانتر و خاندانش قرار گرفت، علی خان آقای قاجار همراه با دامادش، تمور آقاسی قاجار، با در دست داشتن فرمان قتل محمدحسین خان، از تهران به سوی بهبهان حرکت کرد. آنها به محض ورود به بهبهان، آگاه شدند که محمدحسین خان در ناحیه زیدون مشغول تنبیه اعراب شریفات است. بنابراین، مأموران حکومتی برای انجام سریع‌تر مأموریت خویش، بی‌درنگ عازم زیدون شدند و چون به نزد محمدحسین خان رسیدند، فرمان حکومتی را به میرزا سلطان محمدخان بهبهانی اعلام کردند و

محمدحسین خان را به قتل رساندند (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۷۶).

به دنبال قتل محمدحسین خان، حاکمیت کهگیلویه و بهبهان و تمام کارهای دیوانی ناحیه، به میرزا سلطان محمدخان طباطبایی بهبهانی - از سادات طباطبایی بهبهان که نیاکانش از عصر صفوی در امور دیوانی دست داشتند - سپرده شد (فسایی، ۱۳۷۸: ۱/ ۶۸۱؛ ۲/ ۱۴۷۶). البته وی، اندکی بعد، به دلایل نامعلوم به دست یک مأمور حکومتی، به نام صادق خان آقای قاجار، کور گشت (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۴۷۶). این صادق خان قاجاری، که در سال ۱۲۱۷ ق حاکم ایالت کهگیلویه و بهبهان گردیده بود، میرزا سلطان محمدخان را نایب الحکومه خود قرار داد. با وجود این، صادق خان در سال ۱۲۱۸ ق، به طور خودسرانه، میرزا سلطان محمدخان و برادرش میرزا اسماعیل و نیز محمدطاهرخان، کلانتر طایفه بویراحمد و شریفخان کلانتر طایفه باوی را میل کشید و نابینا ساخت (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۴۷۶).

مؤلف *فارسنامه ناصری*، که اطلاعات مزبور را به دست می دهد، به دلایل و عوامل این اقدام اشاره نمی کند. بنا به نقل وی، با انتشار خبر اقدام صادق خان آقای قاجار در کور کردن چند تن از سران و بزرگان کهگیلویه و بهبهان، فتحعلی شاه به سبب این عمل ناشایست، وی را از «ایالت کهگیلویه [و بهبهان] معزول و موجب و رسوم او را قطع کرد» (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۴۷۶).

بنابراین، مجدداً ایالت کهگیلویه و بهبهان به تمامی و استقلال به میرزا سلطان محمدخان اعطا گردید و صادق خان قاجار از آن پس تا پایان عمر به تنگی و سختی گذران می نمود. به گفته فسایی، وی با وجود کردار شنیع خود به بهبهان می رفت و «از

احسان میرزا سلطان محمدخان بهره مند می گردید» (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۴۷۶).

یک نویسنده محلی، که سال شمار مختصری از وقایع کهگیلویه و بهبهان از سال ۱۱۷۰ ق تا ۱۲۴۵ ق نگاشته، سال نابینا نمودن میرزا سلطان محمدخان را رمضان ۱۲۲۱ ق ضبط کرده است (بهبهانی، ۱۳۸۸: ۴۱۲). این نویسنده، گزارش های مجملی از رخدادهای منطقه به دست داده، که در منابع رسمی و اصلی قاجاریه نیامده است. بنا به نوشته او، صادق خان آقای قاجار در همان سال ۱۲۲۱ ق به شیراز رفت. در سال بعد، آقای رضا سوادکوهی، ظاهراً از مأموران حکومتی، وارد کهگیلویه و بهبهان شد و در دهدشت کهگیلویه، کاظم خان نویی - از خوانین مشهور ایل نویی - را کشت و ملا جهان بخش بویراحمادی را نابینا کرد. این شخص، تا سال ۱۲۲۳ ق در نواحی کهگیلویه و بهبهان، رامهرمز و کعب اقداماتی انجام داد و سرانجام به شیراز مراجعت کرد. پس از او شخصی به نام علی اکبرخان، حکومت کهگیلویه و بهبهان را به دست گرفت، که معلوم نیست تا چه سالی در حوزه حکومتی خود بوده است. شاید بتوان حدس زد علی اکبرخان تا سال ۱۲۲۶ ق که حاجی میرزا حسن خان دشتی، حاکم کهگیلویه و بهبهان گردید، در منطقه مانده است. حاجی میرزا حسن خان، از بهبهان به سوی رامهرمز قشون کشی کرد و طایفه آل خمیس را در هم شکست و غارت نمود. او در سال ۱۲۲۷ ق به شیراز رفت و مدتی بعد، به اتفاق صادق خان قاجار، به بهبهان بازگشت (همان: ۴۱۲-۴۱۴). گزارش های علیرضا بهبهانی، در هیچ یک از منابع رسمی قاجار نیامده و از این حیث اهمیت ویژه دارد. عیب عمده آن، اختصار نویسی و مجمل گویی است و اشاره ای

می‌شود که میرزا منصورخان، زیر فشار حاکمان و مأموران دولتی فارس و کهگیلویه و بهبهان قرار داشت؛ زیرا در سال ۱۲۳۱ق یکبار نزد زکی‌خان نوری احضار شد، و بار دیگر، به اتفاق شکرالله‌خان نوری، از راه باشت و بابویی روانه شیراز گردید. ظاهراً این احضار و فشارها، فرجامی جز عزل میرزا منصورخان نداشت (بهبهانی، ۱۳۸۸: ۴۱۴-۴۱۵). از مجموع اطلاعات نسبی و مختصری که از حیات سیاسی میرزا منصورخان در دست است، می‌توان به سرسختی و تلاش وی برای کسب دوباره قدرت پی برد. وی از ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۴ق، که به تهران احضار شد، به مناطق پیرامون بهبهان - خاصه هندیان، ده ملا، قلندری، بغدادی و جایزان - حمله کرد و پروزی‌هایی به دست آورد (همان: ۴۱۵). شاید در نتیجه همین حملات و تصرفات بود که او را به تهران فرستادند. علیرضا بهبهانی، سال «معاودت» میرزا منصورخان از تهران را ذی‌حجه ۱۲۳۸ ذکر می‌کند (همانجا). بدین ترتیب، میرزا منصورخان دست کم چهار سال در تهران تحت نظر و مراقبت بود.

مؤلف فارسنامه، در گزارشی که از حکومت کهگیلویه و بهبهان، در سال ۱۲۳۷ق به دست می‌دهد، بیان می‌کند که، حسین‌علی میرزا فرمانفرما - حاکم ایالت فارس - حکومت بهبهان و کهگیلویه را به فرزند خود نجف قلی میرزا داد و او را ملقب به «والی» نمود و دختر میرزا منصورخان بهبهانی را به ازدواج او درآورد (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۷۶). به تبع این ازدواج سیاسی، قدرت میرزا منصورخان افزون گشت و در واقع، حاکمیت ولایت مزبور را به دست گرفت. البته، چند سال بعد میان داماد و پدرزن اختلاف افتاد و میرزا منصورخان به ناچار کناره‌گیری

به دلایل اقدام حاکمان وقت بهبهان و کهگیلویه نمی‌کند. به نظر می‌رسد عوامل محرک این حاکمان در قتل سران مشهور محلی و نهب و غارت طوایف و ایلات منطقه و مردم آن، اخذ مالیات و اجتناب عمومی از پرداخت آن بود.

علیرضا بهبهانی گزارش می‌دهد که، در سال ۱۲۳۰ق شکرالله‌خان نوری، برای وصول مالیات نواحی بهبهان و کهگیلویه وارد منطقه شد. در همین سال نیز «زکی‌خان نوری» با حمایت و همراهی جانی‌خان قشقای، اموال و احشام بویراحمدی‌ها را چپاول کردند (همان: ۴۱۴).

هرچند نویسنده، دلایل و بهانه‌های این اقدام را ذکر نمی‌کند؛ اما به احتمال زیاد، عمال حکومت به جهت وصول مالیات، دست به این‌گونه اعمال می‌زدند و خود را ذی‌حق و مختار به چپاول اموال و احشام مردم می‌دانستند.

مؤلف محلی، برای نخستین بار از میرزا منصورخان، فرزند میرزا سلطان محمدخان، نام می‌برد که در سال ۱۲۲۷ق وارد بهبهان شده است. احتمال دارد که وی به دستور حاکمان فارس و کهگیلویه به شیراز اعزام شده، و مدتی بعد مراجعت نموده باشد (همانجا). میرزا منصورخان، پس از مرگ پدرش - که منابع اشاره‌ای به آن ندارند - به حاکمیت منطقه رسیده است. فسایی، در مطلب مختصری می‌نویسد: «بعد از وفات میرزا سلطان محمدخان، خلف‌الصدقش میرزا منصورخان، به جای پدر برقرار گردید» (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۷۶). مؤلف فارسنامه معتقد است که میرزا منصورخان «جمیع امور ولایتی را به برادر کهنتر خود میرزا قواما وا گذاشت و سال‌ها براین منوال گذشت» (فسایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۷۶).

از فحوای اخبار مورخ محلی، چنین استنباط

میرزا عبدالله، پسر میرزا منصورخان، نیروهای والی شکست خوردند و حاکمیت منطقه به دست میرزا منصورخان قرار گرفت و نجفقلی میرزا، ناگزیر به شیراز رفت (فسایی، ۱۳۷۸: ۱/ ۷۴۸).

بدین‌گونه، بار دیگر حاکمیت پرحادثه و بحران‌زای میرزا منصورخان بنیان گرفت و تا سال وفات وی (۱۲۵۵ق) تدوام یافت. در مدتی که او مجدداً قدرت و حکومت را به چنگ آورد، ظاهراً با اقتدار و اعتماد وافر، اداره امور ولایت کهگیلویه و بهبهان را سامان بخشید. زیرا، جز در سال‌های ۱۲۴۸ق و ۱۲۵۳ق اختلالی در امور ولایت مزبور حاصل نشده است (سپهر، ۱۳۷۷: ۵۰۰، ۶۶۹: خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۲۰).

بنا به نقل تاریخ ذوالقرنین، اختلال ایجاد شده مختص کهگیلویه و بهبهان نبود و بنادر فارس را نیز شامل می‌شد. این نویسنده، اشاره دارد که به امر فتحعلی شاه، در سال ۱۲۴۸ق، به علت نابسامانی در بنادر فارس و ناحیه کهگیلویه، شجاع السلطنه حسنعلی میرزا مأموریت یافت عازم شیراز شود و برادر خود فرمانفرما را کمک نماید. وی نیز دو ماه در شیراز توقف نمود و با صلاح‌دید فرمانفرما حاکم فارس، مناطق مزبور را سامان بخشید (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲/ ۸۷۲).

۶. بهبهان و کهگیلویه در دوره سلطنت محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق)

از همان آغاز انتشار خبر مرگ فتحعلی‌شاه، تا زمان استقرار محمدشاه بر سریر سلطنت، مدعیان پادشاهی، خاصه شاهزادگان قاجاری سربرآوردند. علاوه بر ظل‌السلطان، که دوره‌ای از سلطنت ۹۰ روزه را در تهران تجربه کرد و خود را «عادل‌شاه» و

کرد و با خروج از بهبهان، در شیراز ساکن شد (همانجا). بی‌تردید، عزیمت میرزا منصورخان به شیراز و کناره جستن از درگیری‌ها، نه از سر ترس و تزلزل، بل به حرمت خویشاوندی و احترام فرمانفرما، و جلوگیری از جدال خانگی بود. فرمانفرما، نیز حرمت او را بزرگ داشت و «مالیات دیوانی بلوک جره را برای مدد معاش او قرار داد» (همانجا).

در ایامی که میرزا منصورخان در شیراز ساکن و تبعیدوار انزوا گزیده بود، فتحعلی شاه سفری به فارس نمود. وی مدتی در شیراز اقامت کرد و بعد برای عزیمت به خوزستان و لرستان، مسیر کازرون، ممسنی، کهگیلویه و بهبهان را برگزید و در این مسافرت، میرزا منصورخان راهنمای شاه گردید. بنا به آورده تاریخ ذوالقرنین، مسئولان مقرر نمودند: «میرزا منصورخان حاکم سابق بهبهان ... که سیدی بزرگوار و چاکری خدمتگزار بود ... به سبب اطلاع از کم و کیف منازل، همه‌جا قاید و دلیل موکب فیروزی دلایل باشد» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲/ ۷۴۲؛ نیز مقایسه شود: سپهر ۱۳۷۷: ۱/ ۴۳۸).

این مسافرت در نیمه دوم سال ۱۲۴۵ق انجام گرفت و میرزا منصورخان، پس از پنج سال دوری از بهبهان، مجال بازگشت به مولد خویش را یافت (بهبهانی، ۱۳۸۸: ۴۱۶). این بازگشت البته، موجب قدرت‌یابی و سلطه او بر کهگیلویه و بهبهان نشد و تا اواخر سال ۱۲۴۷ق به تأخیر افتاد. در این سال، میرزا منصورخان با حمایت و جانب‌داری نواب رضاقلی میرزا نایب‌الایاله - برادر نجفقلی میرزا والی - توانست با جمع کردن گروهی از الوار، به جانب بهبهان حرکت کند. در دو فرسنگی مشرق بهبهان، میان فریقین، جنگی درگرفت که به‌رغم قتل

دوگنبدان» (= گچساران کنونی) با استقبال میرزا منصورخان، والی کهگیلویه و بهبهان، مواجه گشتند و او که انواع خدمتگزاری را به‌جا آورده بود، با یاری خواجه حسین قلعه‌گلابی، قلاع گل و گلاب را تسخیر کرد و خانواده و حامیان ولی‌خان بکش دستگیر و تسلیم شدند (همان: ۱ / ۷۷۰). بنابراین، با حمایت و راهنمایی حاکم کهگیلویه و بهبهان، عصیان ولی‌خان بکش پایان یافت. بی‌تردید با این همکاری، موقعیت میرزا منصورخان در کهگیلویه و بهبهان مستحکم‌تر گشت و فرمانروایان فارس در عهد پادشاه جدید، او را حمایت کردند. مؤلف *فارسنامه ناصری* که اطلاعات موجز و مفیدی در باب او ارائه داده، می‌نویسد: «در ماه ذی قعدة این سال [۱۲۵۲ ق] نصیرخان لاری، بیگلربیگی لارستان، و میرزا منصورخان بهبهانی، والی کهگیلویه و بهبهان، وارد شیراز گشته، هر یک مورد عنایت شده، بعد از چند ماهی با نیل مقصود عود به مقر حکومت خود نمودند» (همان: ۱ / ۷۷۲).

اختلافات و مناقشات داخلی فارس - خاصه بزرگان و کارگزاران دولتی در شیراز - مانع استقرار و تثبیت فرمانروای فارس بزرگ می‌شد؛ بنابراین، از ۱۲۵۲ تا ۱۲۵۷ ق که فرهاد میرزا، برادر محمدشاه، حکومت فارس را در دست گرفت، فرمانروایی فارس در نوسان بود و دست به دست می‌گشت (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: همان: ۱ / ۷۷۰-۷۷۹).

در سال ۱۲۵۷ ق محمدشاه قاجار، ایالت فارس را مختص ولیعهد خود ناصرالدین میرزا نمود و حاکمیت آن را به فرهاد میرزا - با لقب نایب‌الایاله - داد (همان: ۱ / ۷۸۰؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱ / ۷۵۰). وی با ورود به شیراز، ابتدا مناطق ممسنی را مسکوت کرد

«علی‌شاه» خواند، حسین‌علی میرزا فرمانفرما و برادرش، حسن‌علی میرزا شجاع‌السلطنه (حاکم کرمان)، علیه محمدشاه شوریدند و در شیراز علم استقلال برافراشتند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲ / ۹۳۱-۹۳۳؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۱۶-۵۱۹؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱ / ۵۹۳-۶۰۵). به‌رغم آنکه برادران شورشی، فرمانفرما را در شیراز به سلطنت برداشتند و خطبه و سکه به نامش نمودند، سرانجام منکوب شدند و هزیمت یافتند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۱۷-۵۱۸؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱ / ۶۳۰-۶۳۲؛ ۶۳۸-۶۴۰؛ فسایی، ۱۳۷۸: ۱ / ۷۶۲-۷۶۵) و به دنبال این سرکوب، فارس تحت فرمان شاه جدید قرار گرفت. در ایالت وسیع فارس، نواحی لار و لارستان و کهگیلویه و بهبهان از نخستین مناطقی بودند که حاکمیت نوین را پذیرفتند و مورد مرحمت قرار گرفتند.

بنا به نقل فسایی در صفر ۱۲۵۱ ق «نصیرخان بیگلربیگی خطه لار» و «میرزا منصورخان بهبهانی والی نواحی کهگیلویه... وارد شیراز گشته و مورد عنایت شده، هر یک عود به مقر حکومت خود نمودند» (فسایی، ۱۳۷۸: ۱ / ۷۶۸).

حاکمان جدید فارس که، فیروزمیرزا - برادر محمدشاه - و منوچهرخان معتمدالدوله در رأس آن قرار داشتند، در سال بعد (۱۲۵۲ ق) مواجه با شورش ولی‌خان بکش ممسنی شدند، که برای منکوب نمودن او، به فارس لشکر کشیدند. سپاه حاکم فارس، به سوی شولستان (= ممسنی) عنان کشید، ولی قبل از حضور در منطقه، ولی‌خان بکش و خانواده و همراهانش به ماهور میلانی ممسنی و قلاع گل و گلاب - در حوزه زیدون بهبهان - گریخته بودند. فیروزمیرزا و معتمدالدوله، در «منزل

بهبهان، به دست نظامیان حکومت، به فرماندهی منصورخان فراهانی، را بیان می‌دارد. او می‌نویسد: «مرحوم منصورخان دو سه دست عمارت خوبی را هم در این ولایت خراب و ضایع کرده است.» به جز این قلعه محکم نارین، در بهبهان، را ویران و تخریب کردند (گرمودی، ۱۳۷۰: ۱۶۵).

پس از پیروزی حکومتیان و ویرانی بهبهان، در همان سال ۱۲۵۷ق، منصورخان فراهانی، از جانب فرهاد میرزا معتمدالدوله (حاکم ایالت فارس)، حاکمیت نواحی کهگیلویه و بهبهان و رامهرمز و فلاحی، از بندر هندیان تا سامان محمره، را به دست گرفت. البته حاکمیت وی، بسیار کوتاه و کم‌دوام بود و اندکی بعد، در قصبه دهدشت کهگیلویه، از دنیا رفت (فسایی، ۱۳۷۸: ۱ / ۷۸۰).

پس از مرگ منصورخان فراهانی، فرد دیگری به نام شکرالله‌خان نوری - برادر میرزا آقاخان نوری - به امر فرهادمیرزا، حاکم بهبهان و کهگیلویه شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۱ / ۷۶۱؛ فسایی، ۱۳۷۸: ۱ / ۷۸۰).

بر مبنای گزارش گرمودی، دوره دوساله حاکمیت شکرالله‌خان نوری (۱۲۵۸-۱۲۶۰ق)، جزو بدترین و سخت‌ترین دوران مردم منطقه کهگیلویه و بهبهان بود. گرمودی تصریح می‌نماید که در نتیجه تعدیات وافر شکرالله‌خان، بسیاری از مردم منطقه کهگیلویه و بهبهان، از جمله افرادی از ایلات بویراحمد، بهمئی، طیبی، شیرعلی، شهریوی و دشمن‌زیاری، محل سکونت خود را ترک کردند و از ناچاری و استیصال به مناطق هم‌جوار در بختیاری، رامهرمز، کعب، قشقایی و ممسنی پناه بردند. کلانتر ایل بویراحمد در این ایام عبدالله‌خان، فرزند محمدطاهرخان بود که - به نقل گرمودی - چون از شکرالله‌خان نوری اطاعت نکرد و در انجام خدمت

و سپس منصورخان سرتیپ فراهانی را با نیروی نظامی، برای وصول مالیات، عازم کهگیلویه و بهبهان نمود. زیرا «اهالی کهگیلویه و بهبهان و رامهرمز و فلاحی و محمره در ادای مال دیوان تسامح نموده بودند» (فسایی، ۱۳۷۸: ۱ / ۷۸۰). در پی هجوم سپاه حکومت، خسارات بسیاری بر مردم منطقه - خاصه ساکنان بهبهان - وارد آمد. فسایی، بدون اشاره به صدمات و ویرانی ولایت، بیان می‌کند که: «منصورخان سرتیپ [فراهانی] در اندک زمانی، مالیات نواحی کهگیلویه و رامهرمز و فلاحی را وصول نمود و آمیختگی‌ها را فرو نشانید...» (فسایی، ۱۳۷۸: ۱ / ۷۸۰).

بر خلاف فسایی - که نویسنده‌ای ایرانی و متأثر از حکومت و حاکمان بود و نمی‌توانست واقعیت‌ها و حقایق را به صورت عریان ذکر کند - بارون دوید که سیاحی روسی بود و خطری از جانب حاکمان ایرانی متوجه او نبود، به تفصیل بیشتری رخدادهای را منعکس کرده است. وی که در تهران، گزارش حمله به بهبهان و کهگیلویه را شنیده، می‌نویسد:

«قوای اعزامی فارس، بهبهان را تسخیر کرده و بسیاری از ساکنان شهر را به دم تیغ سپرده است. میرزا قواما به ناحیه کعب فرار کرده بود اما زوجه‌ها و دختران بالغش در میان سربازان فاتح منصورخان [فراهانی] تقسیم شده بودند، تنها یکی از دخترانش برای آنکه به دست چنان دشمنی نیفتد و شرافتش محفوظ بماند، خود را در چاهی عمیق با کف سنگی انداخته بود که بدنش متلاشی گردید» (دوبد، ۱۳۷۱: ۱۸۱-۱۸۲). میرزا فاتح‌خان گرمودی که در سال ۱۲۶۰ق، مأمور اخذ مالیات از مناطق کهگیلویه و بهبهان و ممسنی گردید و در واقع حاکمیت این نواحی را به دست گرفت، آشکارا تخریب و ویرانی

شد. اعترافات وی در باب زورگویی‌ها، تعدی‌ها و بی‌انصافی‌های «عمال» حاکم و تخفیف‌هایی که خود در باب مالیات معوقه و جدید به عامه اقوام و رؤسای آنها داده، اهمیت و ارزش خاص دارد و نشان می‌دهد که از جانب حکومتیان چه بر سر مردم آمده است (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: همان: ۱۳۱-۱۶۸).

باری، با روی کار آمدن ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر، شیوه نوینی در اداره ایالات و ولایات ایجاد شد که بهبهان و کهگیلویه مستثنی از آن نبود. از جمله حاکمان خیرخواه و دلسوز قاجاری که در دوره ناصرالدین شاه، حکومت کهگیلویه و بهبهان را به دست گرفت و کارهای عمرانی و عام المنفعه بسیار انجام داد، احتشام الدوله اویس میرزا فرزند فرهاد میرزا معتمدالدوله بود. اقدامات وی، موجب آرامش و سامان بخشی ولایت گردید و تعامل سازنده ای را میان ایلات و عشایر منطقه و حکومت مرکزی ایجاد کرد (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: سیاهپور، ۱۳۸۶: ۱۳۸-۱۲۳). البته، بررسی و تحلیل کارآمدی این رویکرد جدید و تثبیت، تداوم و تبعات آن، نیازمند پژوهشی دیگر است.

۷. نتیجه‌گیری

ولایت بهبهان و کهگیلویه، در مسیر اصلی جنوب به شمال و در مرکز ایران قرار دارد. بنابراین، همواره برای حاکمان ایران اهمیت و جایگاه خاصی داشت. در عصر صفویه، اعتبار و ارزش جایگاه و موقعیت آن به گونه‌ای بود که سطح این ولایت به بیگلربیگی ارتقا یافت و این روند تا پایان حکومت قاجار ادامه داشت. البته، سقوط صفویه و تبعات پرهرج و مرج آن در داخل کشور، صدمات بسیاری بر بیگلربیگی

قصور ورزید، با لشکرکشی و جنگی خونین مواجه گردید. شکرالله‌خان جمعیت بسیاری از سرباز و غلام و توپچی و توپخانه اعزام کرد و دوبار با بویراحمدی‌ها جنگید و آنها را غارت کرد (گرمرودی، ۱۳۷۰: ۱۴۹).

همین نویسنده درباره ساکنان بهبهان نیز بیان می‌کند که: «مرحوم شکرالله‌خان [نوری] تعدی بسیاری به آنها کرده، در ایام دو ساله حکومت او، معدود کثیری از رعایای آنجا متفرق و در به در شده، در ولایت رامهرمز و کعب و غیره متوقف می‌باشند» (همان: ۱۶۶). وی در مجموع به رفتار حاکمان پیش از خود اشاره‌های صریح نموده و معتقد است که، از بس در «سنوات قبل قشون‌کشی و خرابی در این بلد اتفاق افتاده است، اهل آنجا بالمره قطع امید از توقف و توطن آنجا کرده، به قدر اینکه یک اوطاق بسازد یا یک درخت بنشانند امی ندارد» (همان: ۱۶۵). او معترف است شهر بهبهان، آن چنان خراب گردیده، که جز «تل خاکستر و خانه‌های خراب و کوچه و میدان بی آب و درخت و مزبله‌های کثیف چیز دیگر به نظر نمی‌آید» (همان: ۱۶۶). گرمرودی، کوشش داشت منطقه و مردم بهبهان و کهگیلویه را به آرامش نسبی رساند. اقدامات و مکاتبات وی، موجب دلگرمی و اطمینان نسبی مردم و سران آنها گردیده و بازگشت برخی را باعث شده است. وی به صراحت بیان می‌کند که خود شاهد بازگشت مردمانی از ایلات بویراحمد، دشمن‌زیاری و شهرویی بود، که برخی از آنان — خاصه بویراحمدی‌ها — به شکرالله‌خان [نوری] نفرین می‌کردند (همان: ۱۴۹). دوره حاکمیت گرمرودی که تا زمان فوتش (۱۲۶۳/۱۲۶۴ق) — در بهبهان — ادامه داشت، بیشتر به جمع و جبايت مالیات منطقه و جلب اعتماد عمومی سپری

نجات از اوضاع بحرانی و نابسامان ولایت و آزادی از دست حاکمان و مأموران حکومت، متواری شدند و به مناطق دور افتاده و دور از دسترس، پناه بردند. مهاجرت‌های اجباری، یکی از پیامدهای اساسی شیوه حکومت‌داری حاکمان قاجاری در ولایت بهبهان و کهگیلویه بود، که بعضی از این مهاجرین، هیچ‌گاه به منطقه بازنگشتند.

منابع

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۷). تاریخ منتظم ناصری. ج ۳. تصحیح رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- بهبهانی، علیرضا بن محب علی (۱۳۸۸). «سال‌شمار کهگیلویه و بهبهان». به کوشش محمد طباطبایی. مجله میراث بهارستان. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خاوری شیرازی (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین. ج اول و دوم. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خورموجی (۱۳۸۰). نزهت الاخبار. تصحیح آل داود. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- عبدالرزاق دنبلی (۱۳۸۳). مآثر سلطانیه. تهران: اطلاعات.
- دوبد، بارون (۱۳۷۱). سفرنامه لرستان و خوزستان. ترجمه آریا. تهران: علمی و فرهنگی.
- ساروی، محمدفتح الله بن محمدتقی (۱۳۷۱). تاریخ محمدی (احسن التواریخ). به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: امیرکبیر.
- سپهر (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ. جلد ۱ و ۲. به اهتمام کیانفر. تهران: اساطیر.
- سیاهپور، کشواد (۱۳۸۶). «حکومت احتشام الدوله در کهگیلویه و بهبهان». تاریخ معاصر ایران. سال یازدهم. ش ۴۷.
- غفاری کاشانی (۱۳۶۹). گلشن مراد. به اهتمام طباطبایی مجد. تهران: زرین.
- فرصت الدوله شیرازی، محمدنصیر (۱۳۷۷). آثار عجم. ج دوم. تصحیح رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- فرهاد میرزا (۱۲۷۲ق). جام جم. چاپ سنگی.
- فسایی، میرزا حسن (۱۳۷۸). فارسنامه ناصری. ج اول و دوم.

مذکور وارد آورد. در عهد نادرشاه افشار، طغیان محمدخان بلوچ - حاکم دست‌نشانده وی - ضربات بیشتری بر منطقه زد و رونق پیشین ولایت، خاصه شهر دهدشت (مرکز بیگلریگی) را تنزل داد. اوضاع سیاسی - اجتماعی ولایت در دوره زندیه، همچنان در سراسیمه انحطاط و زوال پیش رفت و خسارات فراوان دیگری به بار آورد. در هنگامه تقابل زند و قاجار - خاصه درگیری‌های لطفعلی‌خان و آقامحمدخان - امید غالب اهالی معطوف سقوط زندیه و ظهور دوره جدید بود و خواهان تحولی تأثیرگذار و اساسی در شیوه حکومت‌داری و اداره امور رعایا و ایالات و ولایات بودند. در دهه اول حکومت جدید، دلگرمی و همراهی ولایت مزبور، محسوس و مشهود بود؛ اما، به تدریج، مسئله مهم و حیاتی مالیات، تعارض و تضاد حاکمان حکومت و رعایای ولایت را آشکار و خطرناک کرد. این موضوع، همواره از عوامل اصلی شورش‌های محلی و معارضات مستمر منطقه‌ای و ملی بود.

علاوه بر مالیات‌های گزاف، بافت ایلی و عشیره‌ای و ساختار قومی ساکنان کهگیلویه و بهبهان، در افزایش تنش‌های داخلی و برخوردهای حاکمان قاجاری در ولایت مزبور، مؤثر بود. سیاست اختلاف‌افکنی و جلب سران برخی ایلات کهگیلویه و بهبهان به سمت حکومت‌گران ملی - به شیوه‌های مختلف، نظیر تهدید و تطمیع - از اصول دیپلماسی قاجارها برای مهار ایلات منطقه بود. با وجود این، معمولی‌ترین پیامد اختلافات و کشمکش‌های خونین حاکمان حکومت مرکزی و حاکمان محلی منطقه، ویرانی بیش از پیش شهرها و روستاهای ولایت و نابودی منابع اقتصادی رعایا بود. در پی این وقایع، جمع زیادی از ساکنان کهگیلویه و بهبهان، برای

- تصحیح رستگار فسایی. تهران.
گرم‌رودی، میرزافتاح (۱۳۷۰). *سفرنامه ممسنی*. تهران:
مستوفی.
گلستانه (۱۳۴۴). *مجم‌التواریخ*. به اهتمام مدرس رضوی.
تهران: ابن سینا.
- موسوی اصفهانی (نامی)، میرزا محمد صادق (۱۳۶۸). تاریخ
گیتی‌گشا. تهران: اقبال.
هدایت، رضا قلی (۱۳۷۳). *فهرس‌التواریخ*. تصحیح نوایی و
محدث. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

